

متن پیاده سازی شده جلسه سی و هفتم سال دوم درس خارج اصول فقه 13 آذرماه 1401

صفحات 133 و 134 : کلیک کنید

بسم الله الرحمن الرحيم

نظر سوم. (در حروف) وضع عام، موضوع له و مستعمل فيه خاص است.

در اینجا چند نکته وارد شده است:

1. ذات نسبت به عنوان معنای حروف تعلقی و فاقد جامع ذاتی است اما جامع عنوانی میسر است که یجمع شتاتها.

در اینجا اعلام مانند مرحوم اصفهانی می خواهند هم یک جامع ایجاد کنند که تا بگویند وضع عام است و هم می خواهند جامع را بهم بزنند تا بگویند موضوع له خاص است.

اگر هر دو خاص باشد مثل وضع محمود برای پسر اول، و وضع احمد برای پسر دوم، اینجا احتیاجی به عام نیست. اگر معنای اسمی باشد مثل اسم جنس که وضع و موضوع له عام است، به این نحو که واضع چیز عامی را تصور کرده و لفظ را برای آن عام وضع کرده است، مثل لفظ ماء که برای هر مایع سیالی وضع شده است.

اما باید دقت کرد که این اعلام می خواهند جامع ایجاد کنند ولی موضوع له را آن جامع قرار ندهند، به این خاطر اولین مطلبی که می گویند این است که معنای حرفی فی غیره است (و بنا بر نظر مرحوم اصفهانی تعلقی است) و هر مورد هم با مورد قبلی فرق می کند، مثلاً دیروز صبح از خانه به سمت درس حرکت کردید. امروز هم به سمت درس حرکت کردید، اما این ابتداء امروز غیر از ابتداء دیروز است. لذا هر ابتداء غایتی در هر موردی غیر از ابتداء غایه در مورد بعدی است.

بنابراین باید توجه کرد این اعلام می گویند معنای حرفی آن ابتداء غایت های خارجی است، منتهی ما می خواهیم همه را به یک نحو بیان کنیم، می گوئیم ابتداء الغایه، «من لابتداء الغایه». حال اینجا آیا «من لابتداء الغایه» یعنی معنای «من» برای ابتداء غایت است؟

اگر چنین باشد که باید ابتداء غایت را در جای «من» قرار داد، به اینکه «سرت ابتداء الغایه البصره انتهاء الغایه الکوفه»، اینکه غلط است و جمله بهم می ریزد. لذا معلوم است که ابتداء و انتهاء غایه عنوان واقعی برای افراد نیست، مثل عنوان ماء برای آب های خارجی نیست یا مثل عنوان شجر برای درخت های بیرونی نیست، اما در این حال می توان به این کلمه تمسک کرد که ابتداء و انتهاء الغایه برای نشان دادن معنای حروف است.

2. نمی توان گفت معنای حروف بدون تعلق است، چرا که اگر بگوئید بدون تعلق و نسبت است این دیگر معنای حرفی نخواهد بود.

بنابراین الغاء تعلق با نسبت بودن آن منافات دارد، چون وقتی می گوئید معنای حرف نسبی است یعنی وابسته به دو طرف است و دیگر نمی توان وابستگی به دو طرف را از آن بگیری.

3. جامع عنوانی تصور می شود (و لذا وضع عام است) ولی لفظ برای آن جامع نیست بلکه برای مصادیق آن جامع است.

واضع وقتی می خواهد «من» را وضع کند ابتداء غایه کلی را تصور می کند، اما «من» را برای ابتداء الغایه قرار نمی دهد (بر خلاف نظر مرحوم آخوند) بلکه برای مصادیق ابتداء الغایه قرار می دهد و به تعبیر مرحوم اصفهانی برای معنونات قرار می دهد، یعنی نسبت ابتداء الغایه با این معنونات، نسبت عنوان و معنون و اعم و اخص است، اما این اعم و اخص مثل انسان و زید نیست بلکه مثل «من فی الدار» با «زید» است، اینجا «من فی الدار» عنوان واقعی و جنس «زید» نیست.

بنابراین از اینکه واضع یک جامع انتزاعی تصور می کند، مثل ابتداء الغایه، انتهاء الغایه، اللصاق، الاستعانه در این صورت

وضع عام می شود اما برای این ها استعمال و وضع نمی کند بلکه برای مصادیق این ها قرار می دهد، لذا قهراً موضوع له خاص می شود.

4. وقتی موضوع له خاص شد دیگر مستعمل فيه نمی تواند عام باشد، چون مستعمل فيه یعنی اراده موضوع له، و لذا وقتی موضوع له خاص شد بالتبع مستعمل فيه هم خاص می شود.

عبارت متن (صفحه 133): «إِنَّ ذَاتَ النَّسْبَةِ تَعْلُقِيهِ فَلَإِ جَامِعِ ذَاتِي بَيْنَ انْحَائِهَا؛ مراد مرحوم اصفهانی از ذات نسبت، همان نسبت خارجی است، یعنی همان نسبت بصره با سیر من. لذا ذات نسبت وابسته است و بین این نسبت ها جامع ذاتی نیست، چون هر ابتداء غایتی غیر از موارد دیگر است (یعنی ابتداء غایت امروز از منزل به کلاس درس، غیر از فرداست و جامع ندارد). اگر بگویند تعلقش را الغاء می کنیم و بعد جامع ایجاد می کنیم، در این صورت دیگر معنای حرفی نیست.

لأنَّ الغاء التعلق منها اخراج لها عن النسبية، فلا بد من الوضع لانحائها بجامع عنوانی بجمع شتاتها؛ الغاء تعلق از نسبت، آن را از نسبی بودن خارج می کند. البته وقتی واضع می خواهد وضع کند باید یک جامع عنوانی را تصور کند.

لذا مرحوم اصفهانی می خواهند با این بیان وضع و موضوع له عام را تصحیح کنند.

و حيث ان النسبة بين عنوان النسبة الكذائية و معنوياتها نسبة الاعم و الاخص كان الوضع عاما و الموضوع له خاصا؛ چون نسبت بین عنوان نسبت کذائیه مثل ابتداء و انتهاء غایه، الصاق، استعانت و ظرفیت با مصادیق خارجیش مثل ابتداء بیرونی، نسبت اعم و اخص است و بنا بر تعبیر ما نسبت عنوان و معنون است و قهراً وضع عام می شود، چون واضع عنوان را تصور کرده است اما موضوع له خاص می شود.

تذکر: در این نظر سوم اعلام متعددی مانند مرحوم اصفهانی، مرحوم خوئی، مرحوم امام خمینی به آن قائل هستند.

### کلام امام خمینی

ایشان در تهذیب الاصول حروف را به ایجادیات (انشائیات) و حاکیات تقسیم می کند. متکلم با لیت و لعلّ از چیزی حکایت نمی کند بلکه انشاء تمنی و ترجی می کند. یا مثلا با حرف ندا از جایی خبر نمی دهد بلکه یک نفر را صدا می زند مثلا یا زید، بنابراین چون انشاء است محکی در خارج ندارد. اما اگر بگویند «سرت من البصره»، اینجا از خارج حکایت می کنید، یعنی از کاری که در خارج واقع شده حکایت می شود.

وی سپس چند مطلب را بیان می کند:

1. ایجادیت برخی حروف به نفس استعمال و عدم استقلال حروف در مفهومیت، معقولیت و وجود (خارجی) ثابت می کند که وضع عام و موضوع له خاص است.

توضیح: اینکه برخی از حروف ایجادی است و به خود استعمال تمنی را ایجاد می کند، یعنی از خارج خبر نمی دهد. لذا ترجی را با لعلّ می رساند یا مثلا زید را صدا می زند.

ایشان میگوید: ایجادی بودن برخی حروف (این نسبت به ایجادیات)، و عدم استقلال حروف (این نسبت به حاکیات)، به اینکه آن بخشی از حروف که از خارج حکایت می کنند آن ها چه در مفهوم و چه در ذهن و چه در وجود خارجی استقلال ندارند.

ابتداء غایه (حرفی) در مفهوم وابسته به غیر است، لذا اگر بخواهیم آن را در ذهن تصویر کنیم باید یک سیر، بصره و آغازی را تصور کنیم تا بعد بتوانیم معنای ابتداء غایه حرفی را تصور کنیم. معنای حرفی در وجود خارجی هم وابسته است و استقلال در وجود ندارد. بنابراین اگر وابسته است این یعنی خاص، البته چون واضع کلی تصور می کند این عام می شود، اما این ها وقتی بخواهند در تصور، وجود خارجی و مفهوم «من» معنا بدهند چون وابسته هستند این خاص می شود.

2. در انشائیات و ایجادی ها حروف برای ایجاد معنا به حمل شایع وضع شده اند و معلوم است که خارج با تخصص و تخصص است، الشیء ما لم یتشخص لم یوجد، ما لم یتخصص لم یوجد.

در بخش حرفی که می خواهد انشاء باشد، مثل تمنی، ترجی، نداء و استفهام، معنای این ها همان وجود خارجی است (یعنی به حمل شایع) و این معلوم است که جزئی است (چون هیچ کسی قائل نیست وجود خارجی کلی و عام است).

3. در حاکیات، یعنی حرفی که معنا از خارج دارد مثل من، إلی، شناختید که معانی آن ها نفس ربط به غیر در خارج و در ذهن است و الا انقلاب لازم می آید.

توضیح: معانی حروف ربط به غیر است و لذا وجود خارجی مستقل ندارد و اگر بخواهد تصور شود باید همینطوری تصور شود، چون اگر معنای حرفی را تصور کنید و آن را از تعلق به غیر جدا کنید این دیگر معنای حرفی نخواهد بود.

4. جامع مقولی ماهوی معنای حرفی ندارد و هر چه جامع فرض شد باید از سنخ معنای حرفی باشد که البته نمی توان تصور کرد.

توضیح: مثلاً موارد کثیری از ابتداء غایه داریم، این ها را در عنوان کلی ابتداء الغایه جمع می کنیم، اما اینک همه آب های عالم را در عنوان الماء جمع می کنیم، یا همه درخت های عالم را در عنوان الشجر جمع می کنیم.

اشکال: افراد آب را که در عنوان الماء جمع می کنیم، نسبت الماء با این افراد خارجی نسبت کلی به فرد و جزئی است و در واقع الماء جامع ماهوی این هاست که جنس این موارد را بیان می کند، اما عنوان ابتداء الغایه نسبت به ابتداء غایت های در خارج کلی و فرد نیست، چرا که اگر چنین باشد (و جنس آن ها را برساند) باید معنای اسمی و حرفی یکی باشد، در حالی که معنای الأبتداء اسمی و جنس است، اما ابتداءات خارجی هر کدام غیر از دیگری است.

یمكن أن يقال: به چه نحوی واضح «من» را برای ابتداء غایت های همه عالم وضع می کند؟ قلت: واضح یک معنای اسمی پیدا می کند، مثلاً می گوید «من لابتداء الغایه»، ولی این ابتداء غایه معنای «من» نیست.

5. البته واضح در هنگام وضع به برخی عناوین اسمی متوسل می شود، مثلاً می گوید «من لابتداء الغایه» که جامع ذاتی نیست، مثل «من فی الدار» است که یک جامع عرضی و انتزاعی است و الا بین مصادیق مختلف ربطی هر ابتداء غایتی چون اطرافش فرق می کند ابتداءش هم فرق می کند، مثلاً «سرت من البصره إلى الكوفه» که وابسته به «سیر و بصره» است، اما «سرت من قم إلى تهران» این وابسته به شهر دیگر است.

ما حصل نظر سوم: وضع عام و موضوع له خاص است. در وضع عام می گویند خود عنوان جامع اسمی کفایت می کند، یعنی همین که گفته شود «من لابتداء الغایه» واضح یک چیز عامی را تصور می کند ولی این برای خود ابتداء غایه به عنوان جامع ماهوی مقولی وضع نشده است، لذا موضوع له خاص است.

الحمد لله رب العالمين